

ترجمه حال حضرت افنان سدره مبارکه جناب (موقرالدوله)...

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



ترجمه حال حضرت افنان سدره مبارکه جناب (موقرالدوله)

آقا میرزا علی محمد خان علیہ بہاء الأبهی

هو الله

حضرتش از فروع سدره منتهی و منتسب آستانه حضرت اعلی روحی له الفدا بود و از بدو طفولیت آثار نباهت و ذکاء و دلائل درایت و نہی در روی مبارکش ظاهر و هویدا. در مہد شیرخوار بود کہ آیات علویت از جبینش نمودار تا آنکہ بسنّ مہراق رسید خویش و پیوند و بیگانہ و آشنا آثار و امتیازی در شمائلش مشاهده مینمودند. و از اطوارش حیرت میکردند تا آنکہ حسن تربیت یافته در تحصیل کمالات صوری و معنوی نہایت ہمت و غیرت میفرمود. در آن مملکت فنون ادیبہ و علوم مفیدہ تحصیل فرمود و چون بدرجہ بلوغ رسید فروغی تازہ یافت اطوار و احوالی دیگر از او صدور نمود. در نہایت وقار بود و در غایت سکون و قرار و چون از ظہور حضرت اعلی اطلاع یافت و وقائعی کہ بر آن مظهر کبریا واقع شدہ واقف گشت بشور و انجذابی افتاد و شعلہ و التہابی برافروخت کہ باسرار امر پی برد و بانوار ہدی



ORIGINAL



AUDIO

مهدی گشت و بشارت ظهور من یظهره الله یافت و بطولوع شمس حقیقت مطلع گشت. از امواج محیط بی منتهی و فیوضات نامتناهی کلمه علیا چنان منجذب و مشتعل گردید که زمام اختیار از دست رفت. شب و روز چون دریا پر جوش و خروش بود و همواره گوش و هوش متوجه آهنگ سروش. بلسانی با نهایت فصاحت و بلاغت بستایش ظهور مجلی طور پرداخت و چون لمعه نور روشن گشت. آیت توحید بود و رایت ربّ مجیده. در بیان و تبیان ادیب دبستان بود و از بلاغت کلماتش حاضرین در غایت روح و ریحان. و متماداً عرایض بساحت اقدس میرسید و جمال مبارک با کمال بشاشت میفرمودند نامه موقرالدوله بخوانید و فوراً جواب صادر میگشت. لهذا توقیعات متعدده داشت و بخطاب ربّ الارباب فائز از توقیعات نهایت عنایت و الطاف ظاهر و باهر. و بجان و دل در ساحت حضور حاضر. و بخطاب انک من الافنان المبارکة الّتی نبتت من هذه الشجرة المقدسة مخاطب.

باری در نهایت شعف و سرور بود. و از نظر عنایت مکلم طور در غایت حبور. همواره هیجان وجدان او بارض مقدس میرسید و سبب مسرت بندگان حضرت احدیت میگشت تا آنکه شمس حقیقت از افق امکان افول فرمود و از مطلع لامکان اشراق فرمود. خبر مصیبت کبری و رزیه عظمی چنان حضرت افنان را بحسرت و کدورت انداخت که لسان مدتی ساکت شد و امواج عرفان ساکن گشت شب و روز همدم آه و این بود و صبح و شام قلب حزین همدم نوحه و حنین. عبدالبهاء با او مخبره مینمود. و تسلی خاطر میداد تا آنکه دوباره بهیجان آمد و روح و ریحان یافت و بخدمت امر الله پرداخت. مدتی در سواحل بحر عمان مامور حکومت گشت و بانصاف و عدالت پرداخت جمیع مدن و دیار سواحل از یکاست و ریاست او مشعوف و لسان بستایش و محامد و نعوت گشودند. جمیع میگفتند این سرور بی مثل و نظیر است و میر عدل و انصاف بین غنی و فقیر.

در ایام حکومت آرزوی خدمت بعالم انسانی مینمود و نهایت آمال بترفیه رعیت و آسایش مملکت و اجرای حقانیت داشت. همواره ستایش او از بندرها بارض مقصود میرسید. یاران مهاجرین و مجاورین و عبدالبهاء جمیع مسرور میگردیدند تا آنکه حوادثی رخ داد و بهندوستان شتافت. سالهای چند در آن مرز و بوم مکث و اقامت فرمود. در مدت اقامت دوست و دشمن و آشنا و بیگانه لسان بمدح و ثنای او گشودند که این شخص فی الحقیقه متین و وقور است و خیرخواه و غیور. جامع کمال است و در عالم انسانی از آیات باهرات و نزد کلّ محترم بود با وجود آنکه میدانستند که بهائی حقیقی است و منتسب شجره مبارکه. باز منکرین و معرضین نهایت رعایت را در حق ایشان مجری میداشتند و اعظام و اکابر ایرانیان از تجار و سیاحان بحضورش میشتافتند و اظهار محبت مینمودند و احترامات فائمه میکردند فی الحقیقه شمعی بود روشن و نجی بود درخشنده.

بعد از مدتی از طهران او را خواستند و مجمع وزرا را بوجود او آراستند و محلّ مشورت کلّ گردید و مرجع اعتماد و احترام کلّ شد ولی آن طیر گلشن توحید همواره آرزوی جهان باقی مینمود و از جهان فانی بیزار بود. تا آنکه اجل مسمی رسید. و آن بلبل گلزار الهی بگلستان نامتناهی پرید و از حیّز ادنی بملاّ اعلی صعود نمود. و در حدیقه کبریا برشاخسار موهبت کبری باهنگ و نغمه بدیع پرداخت. و بروحانیان جهان بی پایان قرین و ندیم گشت و بمحفل تجلّی راه یافت و در ملکوت انوار در دریای اسرار مستغرق گردید. این شخص نازنین آیت نور مبین بود و این عبد صادق شمعی بارق بود. و در بوستان الهی نخلی باسق الحمد لله در پایان حیات با کمال تبّتل و تضرّع و استقامت بر امر الله و ثبات در دین الله منجذباً الی ملکوت الجمال متمنیاً الدخول فی محفل تجلّی العزیز الجبار. فانی در بحر اسرار گشت. علیه البهاء الابهی من جمال الکبریاء. و علیه التّحیّة و الثّناء من النّقطة الاولی. و علیه الرحمة و الرضوان من ربّه العزیز الغفّار ع

